بسمه تعالی

**درس خارج فقه استاد معظم آقای حاج سید محمدجواد شبیری**

**14040214**

**شماره جلسه: 113**

مقرر: امیر حقیقی

**موضوع:** زکات/استثناء مئونه در زکات/ استثناء خراج / بررسی روایات / روایت ابن ابی نصر

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم. بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم، و به نستعین؛ إنّه خیر ناصر و معین. الحمد للّه ربّ العالمین، و صلّی اللّه علی سیّدنا و نبیّنا محمّد و آله الطاهرین، و اللعن علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدین.**

# ذکر دو نکته در تکمیل مباحث جلسه قبل

در تتمه مباحث جلسه پیش چند نکته ذکر می‌گردد:

## نکته اول: تحریف عمرو بن دینار به عمر بن ذرّ

در جلسه گذشته روایتی از امالی احمد بن عیسی ذکر شد که تکرار می‌شود.

بحث در روایت ابن ابی نصر بود که

روایت امام باقر علیه السلام: «اَبُوهِشَام الرِفَاعِی عَن ابْنِ فُضَیْل عَنْ عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ، عن أَبِي جَعْفَرٍ ع: أنّه سُئِل عَنْ قُبَالَةِ الْأَرَضِ وَالنَّخْلِ، فَقَالَ: إنَّ النَّبِی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کَانَ يَقْبَلُ خَيْبَرَ بِالنِّصْفِ يَقُومُونَ عَلَى النَّخْلِ فَيَسْقُونَهُ، وَيُلْقِحُونَهُ، وَيَحْفَظُونَهُ فَإِذَا أَيْنَعَ صُرَامُهُ، بَعَثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ رَوَاحَةَ، فَخَرَصَ عَلَیهم وَ رَدَّ إلَیهم بِحِصَّتِهِ النِّصْفِ، فَأَتَوْا النَّبِی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَعْوَامِ فَقَالُوا: إِنَّ قَد زَادَ عَلَینا عَبْدُ اللَّهِ فِي الْخَرْصِ، فَقَالَ النَّبِی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَنَحْنُ نَأْخُذُ بِخَرْصِ عَبْدِ اللَّهِ فِي الْخَرْصِ، وَنَرُدُّ عَلَيْكُمُ النِّصْفَ بِحِصَّتِكُمُ»، فَعَقَدَوا ثَلَاثِينَ، فَقَالُوا بِهَذَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَ اَخَذُوا بِقَولِ عَبْدِ اللَّهِ فِي الْخَرْصِ»[[1]](#footnote-1).

مراد از ابن فضیل در سند این روایت، محمد بن فضیل است. مشابه این روایت در کتاب خراج ابویوسف از عمرو بن دینار نقل شده است. تصور ما آن است که «عمر بن ذرّ» در سند این روایت محرّف از «عمرو بن دینار» باشد. تنها در سند یک روایت در مسند ابی یعلی، راوی این روایت یعنی محمد بن فضیل از عمرو بن دینار نقل روایت کرده است[[2]](#footnote-2). محمد بن فضیل در هیچ سند دیگری از عمر بن ذرّ یا عمرو بن دینار نقل روایت نکرده است. البته در روایت نقل شده در مسند ابی یعلی در نسخه چاپی «محمد بن فضل» آمده ولی در چند کتاب تخریج «محمد بن فضیل» نقل شده است. نتیجه آنکه به نظر می‌رسد دو روایت ذکر شده (روایت امالی احمد بن عیسی و روایت خراج ابویوسف)، روایتی واحد است.

## نکته دوم: مراد از عقد ثلاثین

در روایت امالی احمد بن عیسی تعبیر «فَعَقَدَوا ثَلَاثِينَ» به کار رفته است. در خزانة الأدب آمده است:

«عقد الثلاثين، و هو هيئة تناول القملة بإصبعين: الإبهام و السّبابة… و منها في عقد الثلاثين (الرجز):

و اضممهما عند الثّلاثين ترى كقابض الإبرة من فوق الثّرى‏

قال شارحها: أشار إلى أنّ الثلاثين تحصل بوضع إبهامك إلى طرف السبابة، أي: جمع طرفيهما كقابض الإبرة»[[3]](#footnote-3).

ایشان بیان کرده عقد ثلاثین به هیئتی از دست اطلاق می‌شود شبیه حالتی که انسان با دست پشه‌ای را گرفته است. یعنی با انگشت سبابه و انگشت شست پشه را بلند کرده است. به این حالت دست، عقد ثلاثین اطلاق می‌گردد که نشانه تایید و تشویق بوده است.

در معجم الادبا در ذیل ترجمه «عيسى بن مينا بن وردان بن عيسى بن عبد الصمد» مطلبی از قالون نقل شده است. قالون یکی از راویان نافع است. نافع مدنی که یکی از قاریان معروف هفت‌گانه است، دارای دو راوی است: ورش و قالون. واژه «قالون» کلمه‌ای رومی به معنای خوب است. قالون نقل کرده که وقتی من برای نافع قرائت می‌کردم، عقد ثالثین می‌کرد و می‌گفت: قالون قالون؛ یعنی خوب خوب.

«حدث أبو موسى قالون: كان نافع إذا قرأتُ عليه يعقد لي ثلاثين ويقول لي: قالون، قالون، يعني جيد بالرومية، وإنما كان يكلمه بذلك لأن قالون أصله من الروم، جدّ جده عبد الله من سبي أيام عمر بن الخطاب »[[4]](#footnote-4).

طاش کبری در مفتاح السعادة نیز کلام قالون را نقل کرده و پس از آن، مراد از عقد ثلاثین را توضیح داده است. عبارت وی بدین شرح است:

«كان نافع إذا قرأتُ عليه يعقد لي ثلاثين، و يقول لي: قالون قالون، يعني جيد جيد. قلت: و عقد الثلاثين هو ضم الأصابع الاربعة و نصب الابهام قائما. و من‏ عادتهم أنهم عند استحسان شخص يعقدون هكذا، و يشيرون بالابهام الى ذلك الشخص، و هذه عادتهم عند غاية الاستحسان‏»[[5]](#footnote-5).

# بررسی روایت ابن ابی نصر و صفوان

بیان شد که این روایت دارای دو نقل است: نقل مشترک صفوان و بزنطی و نقل مختص بزنطی. ما تمامی نقاط تفاوت این دو نقل را ملاحظه کردیم. به نظر می‌رسد در تمامی تفاوت‌هایی که بین دو روایت وجود دارد، نقل مشترک صفوان و بزنطی ترجیح دارد. به نظر می‌رسد بزنطی این روایت را در سنین بالا برای احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده، و جزئیات روایت را در خاطر نداشته، و همچنین به صورت ناخودآگاه برخی از ذهنیات خود را در نقل به معنی دخالت داده است.

این روایت ناظر به کلام فقهای کوفه است که در اصل مساقات و مزارعه اشکال داشتند. امام علیه السلام در مقام آن است که فتوای فقهای کوفه را با استناد به فعل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم تختطه نماد. در روایات مفصّلی در باب مزارعه همین امر وارد شده، و این سوال مطرح شده که آیا مزارعه صحیح است یا باطل. در برخی از روایات همین داستان خیبر هم ذکر شده است. از مجموع این روایات استفاده می‌شود که واگذاری زمین در واقعه خیبر هم به صورت مزارعه و هم به صورت مساقات بوده است[[6]](#footnote-6). به‌عنوان نمونه یکی از روایات باب مزارعه ذکر می‌گردد.

## روایات حلبی در رابطه با مزارعه

«عَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: ....وَ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ يَتَقَبَّلَ الرَّجُلُ الْأَرْضَ وَ أَهْلَهَا مِنَ السُّلْطَانِ وَ عَنْ مُزَارَعَةِ أَهْلِ الْخَرَاجِ بِالرُّبُعِ وَ النِّصْفِ وَ الثُّلُثِ، قَالَ: نَعَمْ، لَا بَأْسَ بِهِ قَدْ قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَيْبَرَ أَعْطَاهَا الْيَهُودَ حِينَ فُتِحَتْ عَلَيْهِ بِالْخَبْرِ وَ الْخَبْرُ هُوَ النِّصْفُ»[[7]](#footnote-7).

#### اِعراب واژه «الخبر»

واژه «الخبر» در جامع الأحادیث به ضمّ «خاء» وارد شده که غیرصحیح به نظر نمی‌رسد. عباراتی از کتب لغت در رابطه با این واژه ذکر می‌گردد:

در العین آمده است: «و الخَبْرُ و المُخَابَرَةُ: أن تزرع على النصف أو الثلث و نحوه»[[8]](#footnote-8).

در کتاب «المحیط» همین عبارت کتاب العین وارد شده، با این تفاوت که حرف «خاء» در واژه «الخبر» را مکسور کرده است: «و الخِبْرُ و المُخَابَرَةُ: أنْ يَزْرَعَ على النِّصْف أو الثُّلُث و نحوِه»[[9]](#footnote-9).

ظاهرا همین «الخِبر» صحیح باشد.

در لسان العرب آمده است:

«و الخبر: أَن تزرع على النصف أَو الثلث من هذا، و هي المُخابَرَةُ، و اشتقّت من خَيْبَرَ لأَنها أَول ما أُقْطِعَتْ كذلك، و المُخابَرَةُ: المزارعة ببعض ما يخرج من الأَرض، و هو الخِبْرُ أَيضاً، بالكسر».

در رابطه با تعبیر «و هو الخِبْرُ أَيضاً، بالكسر» در ذیل عبارت، دو احتمال وجود دارد:

**احتمال اول:** این تعبیر ناظر به ابتدای عبارت است، و بیانگر آن است که اعراب این واژه علاوه بر فتحه، به کسره هم صحیح است. بر این اساس، روشن می‌شود واژه «الخبر» در ابتدای عبارت، به فتح «خاء» است.

**احتمال دوم**: این تعبیر ناظر به ذیل عبارت است، و بیانگر آن است که در مورد مزارعه، علاوه بر واژه «المخابرة»، واژه «الخبر» هم به کار می‌رود. بر این اساس، روشن می‌شود واژه «الخبر» در ابتدای عبارت، به کسر «خاء» است.

از این دو احتمال، احتمال دوم صحیح به نظر می‌رسد؛ چرا که عبارت لسان العرب از صحاح گرفته شده است. در صحاح، صدر عبارت ذکر نشده بلکه تنها ذیل این عبارت لسان العرب وارد شده است. عبارت صحاح بدین شرح است: «المُخَابَرَةُ، و هى المزارعة ببعض ما يَخرُج من الأرض، و هو الخِبْرُ أيضا بالكسر»[[10]](#footnote-10).

نتیجه آنکه «الخِبر» به کسر خاء صحیح است.

#### معنای «الخِبر»

در کتب لغت، واژه «خبر» اسم مصدر به معنای مخابره ذکر شده است، ولی در روایت محل بحث، خبر به معنای نصف آمده است. به نظر می‌رسد اعتبار تفاسیر روات در بیان معانی واژگان اگر از قول اهل لغت بیشتر نباشد، کمتر نیست. البته مراد ما آن نیست که تعبیر «الْخبْرُ هُوَ النِّصْفُ» در روایت حلبی، تعبیری است که توسط امام علیه السلام به کار رفته است. احتمالا این تفسیر روات است، ولی معلوم نیست اعتبار سخن ایشان کمتر از کلام لغویون باشد؛ بلکه چه بسا این معانی که راویان ذکر کرده‌اند از قول لغویون اعتبار بیشتری داشته باشد. این واژه مربوط به واقعه خیبر است. در عبارت امام علیه السلام هم متناسبت است که این واژه بیانگر یک مقدار باشد. تعابیری مثل «أعطاها بالربع و أعطاها بالثلث» که در برخی منابع وارد شده قرینه بر آن است که واژه «الخبر» در تعبیر «أعطی بالخبر» به یک مقدار اشاره دارد. همچنین تعابیری مثل «عامله علی الشطر» که گاهی به کار می‌رود به معنی همین «عامله علی النصف» است. بنابراین اعراب صحیح این واژه، کسر، و معنای آن نصف است. «الخُبر» به ضمّ «خاء» که در جامع الأحادیث ضبط شده یک واژه دیگری است، که در ادامه توضیح آن می‌آید.

#### معنای «الخُبر» به ضمّ «خاء»

در رابطه با «الخُبر» برخی از کلمات لغویان ذکر می‌شود:

در کتاب «صحاح» پس از ذکر ماده «خبر» و بیان مشتقات و معانی مختلف آنها بیان کرده است:

«و الاسم الخُبْرُ بالضم، و هو العلم بالشى‏ء»[[11]](#footnote-11).

در «الطراز» آمده است:

«و خَبِرْتُ الشَّي‏ءَ خَبْراً، كحَمِدْتُهُ حَمْداً: عَلِمْتُهُ....و الاسمُ: الخُبْرُ- بالضَّمِّ و يكسرُ- و هُوَ العلمُ بالشَّي‏ءِ أَو المعرفةُ بباطنِ الأَمرِ و حقيقتِهِ، كالخِبْرَةِ- بالكسرِ و تُضَمُّ-»[[12]](#footnote-12).

در تاج العروس آمده است:

«يقال: «صَدَّقَ الخَبَرَ الخُبْرُ»، و قال بَعضُهم: الخُبْر، بالضَّمّ: العِلْمُ بالباطِن الخَفِيِّ، لاحْتِياج العِلْم به للاخْتبار»[[13]](#footnote-13).

یعنی «خُبر» به معنای شناخت باطن خفی است، و تعبیر «صدّق الخَبَر الخُبرُ» بدین معنی است که مثلا امتحان و آزمایش خارجی، خبر را تصدیق کرد.

#### معنای واژه «خبرگان» در فارسی

کلمه «خُبرگان» یا «خِبرگان» که در فارسی به کار می‌رود، از قبیل یک نوع بازسازی واژه‌های قدیمی فارسی است. واژه خِبره یا خُبره، واژه‌ای عربی است. در فارسی کهن، هاء غیرملفوظ (و به اصطلاح امروزی: هاء آخر) در اصل، گاف بوده است؛ مثلا برده و ساده در اصل: بردگ و سادگ بوده است. شاهد آنکه در حالت نسبت و همچنین در حالت جمع، گاف برگشته و سادگی و سادگان به کار می‌رود. در تعریب، گاف به جیم تبدیل می‌شده است؛ مثل ساذج. چه بسا گمان شده که «خُبره» یا «خِبره» از واژه‌های فارسی است. از این رو به سبک واژه‌های فارسی، هاء آخر را به گاف تبدیل کرده‌، و خبرگی و خبرگان را به کار برده‌اند. گاهی واژه‌های عربی که به زبان فارسی وارد شده، در قالب زبان فارسی گنجانده شده است. البته توجه شود که این تعابیر صحیح است و غلط نیست. گاهی یک واژه به زبان دیگر می‌رود و در قالب همان زبان تعریف می‌شود. جهت روشن شدن این نکته دو مثال بیان می‌گردد:

مثال اول: به‌عنوان مثال واژه «صِدا» در فارسی کهن وجود نداشته است؛ بلکه واژه «صَدا» وجود داشته که به معنای پژواک صوت است، و به معنی خود صوت نیست که امروزه به کار می‌رود. مولوی گفته است:

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صَدا

در این شعر مولوی واژه «صَدا» به معنی پژواک و انعکاس صوت به کار رفته، نه واژه «صِدا». این واژه در فارسی امروزه به «صِدا» به کسر صاد تبدیل شده، و معنای دیگری یافته است. بنابراین صدا به کسر صاد به معنای صوت به درستی به کار می‌رود.

مثال دوم: مثال دیگر، واژه قضاوت است. این کلمه در عربی وجود ندارد. در عربی برای این معنی، واژه «قضا» به کار می‌رود، ولی واژه قضاوت در فارسی جاافتاده و به درستی به کار می‌رود.

حاصل سخن آنکه تعبیری که در فارسی جا افتاده همان صحیح است. مرحوم جدّ ما بیان می‌کردند: این جمله معروف است که «غلط مشهور به ز راست مهجور». ایشان بیان می‌کردند ما از این جمله ترقی می‌کنیم و می‌گوییم اصلا آنچه مشهور شده اصلا غلط نیست؛ بلکه صحیح است. جوهر و حقیقت زبان از اموری است که تغییر می‌کند، و این‌چنین نیست که همواره ثابت باقی بماند. واژه‌ای که در یک زبان به تدریج به کار می‌رود و جا می‌افتد، همان واژه: صحیح و معیار به شمار می‌رود. به‌عنوان مثال، هرچند افعل تفضیل در فارسی با «تر» به کار نمی‌رود، ولی تعبیر «اولی‌تر» که سعدی به کار برده صحیح است.

## نظارت روایت صفوان و بزنطی به فضای کوفه

حاصل آنکه روایت صفوان و بزنطی به داستان مالک که فقیه مدینه است ناظر نیست؛ بلکه ناظر به اصل مساقات است که جوازش در کوفه محل بحث بوده است. یکی از مویّدات این معنی آن است که صفوان و بزنطی هر دو کوفی هستند. کوفی بودن این دو راوی در بحث اهمیّت دارد که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

باید دقت کرد منشا سوال ذکر شده در روایت چیست، و از چه امری سوال شده است؟ در نقل مختص بزنطی واژه «کوفه» در روایت نیامده، ولی در نقل مشترک آمده است: «ذَكَرْنَا لَهُ الْكُوفَةَ وَ مَا وُضِعَ عَلَيْهَا مِنَ الْخَرَاجِ وَ مَا سَارَ فِيهَا أَهْلُ بَيْتِهِ». ذکر واژه کوفه نیز در این نقل اهمیّت دارد. در رابطه با کوفه و مسائل مربوط به خراج این سرزمین، مطالبی در فقه محل بحث است. دکتر حسین مدرّسی طباطبایی در کتاب زمین در فقه اسلامی در هر دو جلد کتاب مطالب مفیدی در رابطه با خراج مطرح کرده است. محور اصلی هر دو جلد کتاب ایشان، مساله خراج است. البته برخی استنباطات ایشان محلّ بحث نیست، ولی کلیّت مطالبی که در این کتاب ذکر شده بسیار خوب و قابل استفاده است.

در مورد کوفه و به طور کلی سواد یا عراق این مطلب معروف است که سواد، مفتوح عنوة است؛ یعنی با جهاد و لشکرکشی فتح شده است. طبق نظر مشهور فقها، حکم مفتوح عنوة آن است که جمیع زمین آن، ملک جمیع مسلمین است، و تولیت آن با امام است. در جلسه گذشته بیان شد اموالی که در اختیار امام است، به چند صورت است:

**اول**: ملک شخص امام است، هرچند به جهت شخصیت ایشان باشد.

**دوم**: ملک منصب امامت است.

**سوم**: ملک امام نیست؛ بلکه ملک مسلمین است، ولی تولیت آن با امام است.

در کتاب آقای مدرّسی در رابطه با زمین‌های مفتوح عنوة و مسائل مربوط به خراج مباحث مفصّلی مطرح شده است. ما به تفصیل وارد این مباحث نمی‌شویم، بلکه تنها به ذکر چند نکته اکتفا می‌نماییم.

### ملکیّت ارض کوفه برای مسلمین

مشهور بین فقها آن است که اگر فتح به اذن امام نباشد، کل مال، ملک امام است. در این فرض، چنین نیست که مفتوح عنوة‌ ملک مسلمین، و امام فقط متولّی باشد؛ بنابراین ارض سواد باید ملک امام باشد، نه مسلمین. ولی در روایات معتبر زیادی، سواد ملک مسلمین دانسته شده است. این روایات معتبر است. تمامی این روایات در جلد ۱۶ کتاب جامع الأحادیث در «باب ۸۶: حکم الشراء من أرض الخراج و الجزیة و أحکام الأرضین» که آخرین باب کتاب جهاد است، وارد شده است.

#### روایات دال بر ملکیّت مسلمین نسبت به سواد

روایت اول: «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ السَّوَادِ مَا مَنْزِلَتُهُ فَقَالَ هُوَ لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ لِمَنْ هُوَ الْيَوْمَ وَ لِمَنْ يَدْخُلُ فِي الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْيَوْمِ وَ لِمَنْ لَمْ يُخْلَقْ بَعْدُ فَقُلْنَا الشِّرَاءُ مِنَ الدَّهَاقِينِ قَالَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِيَ مِنْهُمْ عَلَى أَنْ يُصَيِّرَهَا لِلْمُسْلِمِينَ فَإِنْ شَاءَ وَلِيُّ الْأَمْرِ أَنْ يَأْخُذَهَا أَخَذَهَا قُلْنَا فَإِنْ أَخَذَهَا مِنْهُ قَالَ يَرُدُّ إِلَيْهِ رَأْسَ مَالِهِ وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْ غَلَّتِهَا بِمَا عَمِلَ»[[14]](#footnote-14).

مراد از دهاقین، همان کدخداها و ارباب‌هایی است که نوعا مسلمان هم نبوده‌اند.

**«عَلَى أَنْ يُصَيِّرَهَا لِلْمُسْلِمِينَ»:** یعنی اگر کسی زمین را از دهاقین خرید، برای او تبدیل به ملک طلق نمی‌شود؛ بلکه تنها یک نوع حقّ اختصاص برای او ثابت می‌شود. یعنی همانطور که وقتی زمین نزد دهقان بود، سلطان می‌توانست از او اخذ کند، حال که از دهقان خریده و در اختیار خود او است هم سلطان می‌تواند از او اخذ کند؛ بنابراین ملکیّت آن زمین برای مسلمین باقی است، و خرید و فروش آن، تاثیری در ملکیّت زمین برای مسلمین ایجاد نمی‌‌کند؛ بلکه تنها حق اختصاصی که در زمین وجود دارد، به شخص دیگر منتقل می‌گردد.

روایت دوم: «عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا تَشْتَرِ مِنْ أَرْضِ السَّوَادِ شَيْئاً إِلَّا مَنْ كَانَتْ لَهُ ذِمَّةٌ فَإِنَّمَا هُوَ فَيْ‏ءٌ لِلْمُسْلِمِينَ»[[15]](#footnote-15).

در نقل فقیه به جای «لا تشتر» در ابتدای روایت، «لا یشتری» وارد شده است. ملا محمد تقی مجلسی تعبیر «من کانت له ذمّة» را فاعل برای «لا یشتری» دانسته، و یک معنای بسیار خاص برای روایت ذکر کرده است. ایشان بیان کرده که تعبیر «من کانت له ذمّة» به معنی شخصی است که تعهّد دهد حق خراج را پرداخت کند.

در هر صورت در این روایت تصریح شده که سواد، فیء برای مسلمین است.

روایت سوم: «عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَمَّا اخْتَلَفَ فِيهِ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَ ابْنُ شُبْرُمَةَ فِي السَّوَادِ وَ أَرْضِهِ فَقُلْتُ إِنَّ ابْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ إِنَّهُمْ إِذَا أَسْلَمُوا فَهُمْ أَحْرَارٌ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ أَرْضِهِمْ لَهُمْ وَ أَمَّا ابْنُ شُبْرُمَةَ فَزَعَمَ أَنَّهُمْ عَبِيدٌ وَ أَنَّ أَرْضَهُمُ الَّتِي بِأَيْدِيهِمْ لَيْسَتْ لَهُمْ فَقَالَ فِي الْأَرْضِ مَا قَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ وَ قَالَ فِي الرِّجَالِ مَا قَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى إِنَّهُمْ إِذَا أَسْلَمُوا فَهُمْ أَحْرَارٌ وَ مَعَ هَذَا كَلَامٌ لَمْ أَحْفَظْهُ»[[16]](#footnote-16).

**«إِذَا أَسْلَمُوا فَهُمْ أَحْرَارٌ»**: یعنی ابن ابی لیلی قائل است که اهالی کوفه اگر مسلمان شوند، حرّ هستند، و آنچه در دست ایشان است، به ملکیّت او باقی است.

**«فَقَالَ فِي الْأَرْضِ...»**: یعنی امام علیه السلام در مورد زمین، سخن ابن شبرمه را بیان کرد، و متذکّر شد که در این مساله حق با ابن شبرمه است که اهالی کوفه صاحب زمین نیستند. البته حضرت بیان نکرده که صاحب زمین کیست، و آن را مسکوت قرار داده است، و در مورد ساکنین کوفه، سخن ابن ابی لیلی را بیان فرمود که اگر اسلام بیاورند، حرّ می‌شوند.

روایات مفصّل دیگری نیز در این باب در رابطه با ارض الخراج وارد شده که مثال روشن آن: ارض سواد است. البته مباحث مفصّلی مطرح شده که آیا جمیع عراق مفتوح عنوة بوده یا آنکه تنها بخشی از آن مفتوح عنوة است. بخش کوفه مسلّم است که جزء مفتوح عنوة بوده و در هنگام فتح، آباد بوده و در آمد بسیار بالایی داشته است. درآمد این زمین‌ها یکی از بالاترین درآمدهایی بوده که به بیت المال وارد می‌شده است. به‌خصوص در زمان عمر درآمد بسیار بالایی برای این منطقه نقل شده است. در نقلی وارد شده که بالاترین میزان خراج دریافتی در بین سلاطین، در زمان عمر و زمان معتضد بوده است.

بحث عراق و سواد مباحث مفصّلی مطرح است که آیا در زمان کنونی هم مفتوح عنوة است یا آنکه چنین نیست، که ما وارد آن مباحث نمی‌شویم. ما فقط مباحثی که در فهم روایت صفوان و بزنطی دخالت دارد مطرح می‌نماییم.

1. امالی، ج۲، ص۲۰۰. [↑](#footnote-ref-1)
2. مسند ابی یعلی، ج۴، ص۱۳۳، رقم۲۱۸۴. [↑](#footnote-ref-2)
3. خزانة الأدب و لب لباب لسان العرب، ج‏6، ص: 489 [↑](#footnote-ref-3)
4. معجم الأدباء، ج۵، ص۲۱۴۴ [↑](#footnote-ref-4)
5. مفتاح السعادة و مصباح السيادة، طاش كبرى زاده، ج‏2، ص: 26 [↑](#footnote-ref-5)
6. البته خرص تنها در مورد مساقات بوده و در مورد مزارعه مطرح نبوده است؛ چرا که گندم –از آن رو که پیش از چیدن مصرف نمی‌شده- نیاز به خرص نداشته؛ به‌خلاف خرما و انگور که پس از خرص توسط مالکین مصرف می‌شده است. به‌علاوه آنکه گندم در سنبله است و خرص آن مشکل است. [↑](#footnote-ref-6)
7. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص201، رقم۸۸۸. جامع الأحادیث، ج۲۳، ص۵۱۱، رقم۳۴۴۰۶ [↑](#footnote-ref-7)
8. كتاب العين، ج‏4، ص: 258 [↑](#footnote-ref-8)
9. المحيط في اللغة، ج‏4، ص: 336 [↑](#footnote-ref-9)
10. الصحاح، ج‏2، ص: 641 [↑](#footnote-ref-10)
11. همان [↑](#footnote-ref-11)
12. الطراز الأول، ج‏7، ص: 350 [↑](#footnote-ref-12)
13. تاج العروس، ج‏6، ص: 325 [↑](#footnote-ref-13)
14. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص147؛](http://lib.eshia.ir/10083/7/147/) [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج3، ص241؛](http://lib.eshia.ir/11021/3/241/) جامع الأحادیث، ج۱۶، ص۳۱۶، رقم۲۱۹۲۱ [↑](#footnote-ref-14)
15. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص147.](http://lib.eshia.ir/10083/7/147/) جامع الأحادیث، ج۱۶، ص۳۱۷، رقم۲۱۹۲۲ [↑](#footnote-ref-15)
16. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص155.](http://lib.eshia.ir/10083/7/155/) جامع الأحادیث، ج۱۶، ص۳۱۶، رقم۲۱۹۱۷ [↑](#footnote-ref-16)